**( 1 )**

**(من الواح عندلیب)**

**هو المنادی بالحق امام وجوه الخلق**

الحمد لله الذی سخر شمس البیان بقدرته و قمر البرهان بسلطانه الذی بامره طوی ما انبسط فی ستة ایام ثم ارتفعت سموات العرفان اقرب من لمح البصر و ظهر المنظر الاکبر بما استوی مکلم الطور علی عرش الظهور و نطقت السدرة امام الوجوه و به ارتفع الندآء من الارض و السمآء هذا ظهور ابتسم به ثغر الوجود من الغیب و الشهود و قرت العیون و تنورت الابصار الامر لله الواحد المقتدر المختار تالله قد اتی الیوم و القوم فی ریب عجاب نسئل الله تبارک و تعالی ان یؤید عباده علی التقرب الی مشرق الانوار و یوفقهم علی الرجوع الی باب فضله و علی تدارک مافات عنهم فی سید الایام و الصلوة و السلام و التکبیر و البهآء علی ایادی امره الذین ما منعتهم ضوضآء الانام عن التقرب الی الله رب الارباب نبذوا ما سویه و اقبلوا الیه باستقامة انکسر بها ظهر الاشرار ما منعهم اعراض المعرضین و اعتراض المشرکین الذین یتکلمون باهوآئهم لیصدوا الناس عن سوآء الصراط قل انه اتی بما یجذبکم الی الافق الاعلی و یقربکم الی مقام تنور بانوار بیان ربکم مولی الانام

یا عندلیب علیک بهآئی و عنایتی هنیئا لک بما شربت رحیق البقآء من ید العطآء و قمت علی خدمة الامر بقیام اضطربت به اصحاب القعود و ناحت به الاحزاب الا من شاء الله ربک مالک یوم القیام الحمد لله در جمیع احوال بذکر و ثنا مشغولی و بر خدمت قائم اینکه درباره اعتراضات جناب سید علی ذکر نمودی بشرف اصغا فائز قل اعلم بعلم الیقین بان الله امر الکل بتبلیغ امره و ما ترتفع به کلمة المطاعة بین البریة بعد از این حکم محکم که از سمآء ارادهء مالک قدم نازل کل باطاعت مکلفند اگر باوامر الهی فائز شدند و بما ینبغی عمل نمودند عند الله مقبول و الا الآمر یرجع الی الامر و الغافل فی خسران مبین حق در کتب قبل جمیع عباد را ابن خود خوانده و این نظر بتجلیات انوار نیر رحمتی است که بر کل سبقت گرفته و بسیاری از آن ابناء مخالفت نمودند و هر منصفی گواهی داده و میدهد بر آنچه از قلم اعلی جاری شده آیا در شیطان چه میگویند که با جلالت قدر و مقام از مواقع و مکامن قرب و لقا محروم ماند بقول بعضی معلم ملکوت بوده آیا این مقام را که عطا فرمود و در یک آن از اعلی مقام ملکوت باسفل مقام عالم ناسوت مقر یافت و از جمیع فیوضات ممنوع و محروم با یفعل ما یشآء چه میتوان گفت وقتی قابل عنایت و رحمت بود و هنگامی سزاوار غضب و نقمت درباره حرم رسول الله تفکر نمایند آن حضرت روح ما سویه فداه فرموده کلمینی یا حمیراء کلمی و اینکلمه علیا که از مشرق فم اراده مولی الوری جاری بر کمال عنایت و شفقت حضرت حاکیست و حال حزب شیعه میگویند در باره‌اش آنچه را که کل میدانند آیا آن قبولرا سبب چه و این رد حزب شیعه را علت چه یکی از مطارنه انطاکیه گفته نفسیکه در انتهاء مردود میشد در ابتدا رسول شما چرا او را قبول فرمود و محرم فراش نمود؟ قل تفکروا یا قوم ثم انصفوا فیما نطق به مکلم الطور اذ استوی علی عرش الظهور و لا تکونوا من الظالمین یکی از اجله انصار که موسوم بطعیمه بود بعد از طلوع نیر حجاز از افق یثرب آنچه داشته با مهاجرین مساوات نموده و بعد مع کمال تقرب ظاهر شد از او آنچه که عین حقیقت گریست بعد از ظهور عمل مردود یهود اجتماع نمود و حضرت متفکر و متحیر چه که در اول امر چنین امور سبب اضطراب و انقلاب عباد است در آن حین جبرئیل نازل و این آیه را تلاوت نمود انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله و لا تکن للخائنین خصیما باری بما انزله الرحمن فی الفرقان رجوع نمایند درباره خلقت انسان میفرماید بل هم فی لبس من خلق جدید این حین غیر حین قبل و بعد است قل تفکر لعلک تتخذ الانصاف لنفسک معینا از این امور گذشته دو جهت در انسان موجود جهتی الی الله و جهتی الی نفسه وقتیکه لحاظ عنایت بجهت اول ناظر ذکر مینماید درباره او آنچه را که فوق آن در عالم خلق موجود نه

یا عندلیب علیک بهائی بگو در حضرت اسمعیل ابن حضرت صادق ع چه میگوئی این همان اسمعیل است که حضرات اسمعیلیه باو متمسک و متشبثند آن حضرت او را امام و وصی فرمود و حکم در این فقره ثابت بعد عزلش نمودند و این سبب اضطراب اصحاب شد و زراره که از اجله اصحاب آن حضرت بود عرض نمود آیا میشود امام عزل شود در جواب فرمودند بدا شد راوی این حدیث کلینی و معترض زراره هر دو نزد اصحاب رجال موثقند قل انظروا لتعرفوا ما نطق به القلم الاعلی فیهذا المقام العزیز البدیع دیگر معلوم و واضحست که معرضین و معترضین در این مقام چه گفته‌اند منهم من قال اگر قابل نبود از اول چرا پیشوای خلق قرار فرمود و اگر قابل بود عزلش چرا مقام امام مقام هدایت خلقست در رتبهء اولی و در عقیده شما آن حضرت دارای علوم اولین و آخرین است لذا نباید چنین امری که مخالف و مغایر است از ایشان ظاهر شود باری ذکر این فقرات نظر بعقاید خود آن حزبست یشهد بذلک کل منصف و کل عالم و کل صادق امین در هر صورت جمعی از عباد در هر قرن و عصری اعتراض مینمودند بعد از غزوهء احد اعراب اطراف بتهنیت قریش رفتند سلاقه که شوهر و پسرانش در محاربه کشته شده بودند بسفیان گفته اگر کسی قاتل شوهر و اولاد مرا بکشد صد نفر شتر باو میدهم از این کلمه نار طمع و حرص در سفیان مشتعل از مکه هفت تن از اعرابرا فرستاد در مدینه خدمت حضرت رسیدند و بر حسب ظاهر کسب اسلام نمودند و عرض کردند یا رسول الله جمعی از ما بایمان فائز شدند و بوحدانیت حق و رسالت تو مقر و معترفند استدعا آنکه بعضی از اصحاب را امر نمائی با ما بیایند و احکام الهی را از حلال و حرام تلقین نمایند از جمله عاصم را با بعضی دیگر طلب نمودند حضرت هم از میان اصحاب ده تن اختیار کرده فرمان داد که با آن جماعت بمیان قبائل شده تعلیم قرآن و شرایع کنند عاصم و من معه حسب‌الامر عازم آن حدود شدند و بعد از توجه و ورود وارد شد آنچه که سبب حزن اکبر شد از برای اهل یثرب و بعضی از منافقین بشماتت قیام نمودند که خدای محمد چرا او را خبر نداد که این جمع بنفاق مسلمانی گرفتند و در آنچه واقع شد حکم بر جهل و عدم علم آن حضرت نمودند یا ایها الناظر الی الوجه معترض لا زال بوده و خواهد بود و در یکمقام هم نفس مذکور بصدق تکلم نموده چه که اعمال این حزب در اول ایام نعوذ بالله منکر فی‌الحقیقه انسان نمیتوآنست حمل نماید و لکن در باره این مظلوم بانصاف تکلم ننموده چه که آن جناب و مظاهر عدل و انصاف و صدق گواهی میدهند که این مظلوم بهمت تمام در لیالی و ایام بعد از ورود عراق باذن حضرت سلطان بتهذیب نفوس و تطهیر افئده و قلوب برخاست و از فضل و عنایت حق جل جلاله نزاع و فساد و جدال را منع نمود منعا عظیما فی‌الکتاب و عباد را باعمال طیبه و اخلاق مرضیه امر نمودیم قریب چهل سنه میشود که در هیچ محل نار حرب مشتعل نشده بلکه بکوثر نصایح الهی و حکمت ربانی علی قدر مقدور سکون و خاموشی پذیرفت امید آنکه از بعد آثار فساد و نزاع و جدال در عالم نماند نسئل الله تبارک و تعالی ان یؤلف بین قلوبهم و یؤیدهم علی تهذیب نفوس العباد و اصلاح البلاد انه علی کل شیء قدیر

یا عندلیب علیک بهآئی در باره شخص مذکور از حق جل جلاله بطلبید آنچه را که علت ظهور عدل و انصافست این مظلوم هم از برای او میطلبد آنچه را که سبب رجوع الی الله است الهی الهی اید عبادک علی اعمال یتضوع منها عرف قبولک و علی اقوال تکون مزینة بعز رضآئک و وفقهم علی اخلاق تنتشر بها رائحة ایامک ثم قدر لهم الرجوع الیک و الانابة عند امواج بحر عفوک انک انت المقتدر علی ما تشاء بارادتک المهیمنة علی من فی‌السموات و الارضین و آنچه آنجناب در جواب القا نمودند بطراز قبول فائز هر یوم اعتراضات غافلین بر حضرت و اصحابش بوده و لکن الله اخذهم بقدرته و الارادة محت آثارهم بسلطانه و المشیة اخذهم اخذ عزیز مقتدر بعضی از اعتراضاترا ذکر ننمودیم امثال این امور از حد احصا خارج اگر بصر عباد از رمد هوی و قلبشان از نار بغضا فارغ و طاهر شود مشاهده نمایند آنچه را که الیوم از آن محرومند قل اعلم انا امرنا الکل بالتبلیغ و انزلنا فی شرآئط المبلغین ما ینصف بها کل بصیر علی فضل هذا الظهور و عزه و عطآئه و مواهبه و الطافه ینبغی لکل نفس اراد ان یتوجه الی الافق الاعلی ان یطهر ظاهره و باطنه عن کل ما نهی فی کتاب الله رب العالمین و فی اول القدم یتمسک و یعمل بما انزله الرحمن فی الفرقان بقوله قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون و یری ما سوی الله کقبضة من التراب کذلک اشرق نور الامر فی المأب من افق سماء ارادة الله المقتدر العزیز الوهاب و فی قدم آخر یتوجه بکله الی الوجه و بلسان السر و الحقیقة مقبلا الی البیت الاعظم یقوم و یقول ترکت ملة قوم لا یؤمنون بالله و هم بالاخرة هم کافرون اذا فازت نفس بالمقامین و الامرین انها کانت مرقومة من اهل البهآء من القلم الاعلی فی الصحیفة الحمرآء طوبی از برای نفسیکه امام کعبه الهی قیام نمود و عمل نمود بآنچه از آمر حقیقی و مشرق وحی الهی در این حین نازلشد

یا عندلیب علیک بهآئی نیر شرایط مبلغین بمثابه آفتاب از آفاق سموات الواح الهی ساطع و لائح و مشرق عجب است الی حین ملتفت نشده‌اند حکم بتبلیغ از سمآء امر مخصوص کل نازل یعنی کل بآن مأمورند و همچنین شرائطی که ذکر شده از حق بطلب کل را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار است بعضی از سائلین که در مجالس وارد میشوند مقصودشان اطلاع بر احکام الهیست و برخی محض استهزاء و القآء شبهه در قلوب بعضی ان ربک معهم یسمع و یری و هو السمیع البصیر و در مقامی این کلمات عالیات نازل ینبغی لمن اراد ان یبلغ امر مولیه ان یزین رأسه باکلیل الانقطاع و هیکله بطراز التقوی و فی مقام آخر ینبغی لکل مبلغ ان یدع ما عنده و ما عند القوم ناظرا الی ما عند الله المهیمن القیوم این مظلوم مکرر در این مقامات ذکر نموده آنچه را که هیچ منصفی آنرا رد ننموده لعمر الله اگر معدودی بآنچه حق اراده نموده عمل مینمودند هر آاینه انوار آثار قلم اعلی عالمرا احاطه مینمود از بعضی از نفوسیکه خود را بحق نسبت داده و میدهند ظاهر شده آنچه که سبب فزع اکبر است قلنا و قولنا الحق لیس البلیة سجنی و ما ورد من اعدآئی بل من‌الذین ینسبون انفسهم الی نفسی و یرتکبون ما ینوح به قلبی و قلمی و کل عالم خبیر و کل عارف بصیر مکرر امثال این آیات از سمآء عنایت الهی نازل و لکن آذان آلوده بقصصهای موهومه از اصغآء کلمات عالیات محکمات محروم و ممنوعند اگر یک آیه از آیات منزله را فی الحقیقه اصغا نمایند البته از ما عندهم بما عند الله راجع شوند و شهادت دهند بر فضل و عنایت و عدالت حق جل جلاله در باره کل باید عدل و انصافرا مسئلت نمائید قل الهی الهی اید عبادک علی الرجوع الیک و المشاهدة فی آثار قلمک الاعلی بعینک ای رب لا تمنعهم عن بحر جودک و شمس عطآئک و لا تبعدهم عن ساحة قدسک ای رب اسئلک بنور امرک الذی عند ظهوره محت آثار الشرک و النفاق ان تبدل اریکة الجهل بسریر العلم و العرفان و عرش الظلم و الاعتساف بکرسی العدل و الانصاف انک انت المقتدر العزیز المنان و در یکمقام این آیه مبارکه نازل و هر صاحب سمعی حنین قلب این مظلومرا از آن اصغا مینماید انک قد خلقت لنصرتی و خدمة امری و لکن نصرت اعدآئی بعمل کان اقوی من جنود الملوک و السلاطین فی الحقیقه الیوم عمل نالایق از حزب الله ناصر اعداست نه ناصر اولیا

یا عندلیب لئالی حکمت و بیان را محض صاحبان بصر از خزائن قلم اعلی ظاهر فرمودیم که مظاهر عدل و انصافرا بذروه علیا جذب فرماید از حق بصر و سمع باید طلب نمود قد ظهر ما لاظهر فی العالم لا من قبل و لا من بعد یشهد بذلک ام الکتاب فی ملکوت البیان طوبی للسامعین و طوبی للفآئزین این خلق را دیده ای و میشناسی اکثری بطنین ذباب مشغول و از تغردات حمامات فردوس اعلی ممنوع و محروم در معرضین بیان تفکر نما که باجنحه اوهام در هوای اوهام طائرند الی حین آگاه نشده‌اند ربی را که اخذ نموده‌اند که خلق نموده بعینه بمثابه حزب شیعه بروآیات متوهمین مشغولند و از حقیقت امر غافل و محجوب القای کلمه از حق بوده و هست دیگر عمل بعاملین راجع من عمل فلنفسه و من اسآء فعلیها بگو ای عباد حق با کلمه یفعل ما یشآء آمده و اعتراضات عالم نزد این کلمه معدوم و مفقود میفرماید انه لو یحکم علی الارض حکم السمآء او علی السمآء حکم الارض لیس لاحدان یعترض علیه اگر سمع و بصر یافت میشد نازل میشد آنچه که کره خاکرا از افلاک بگذراند و لکن از برای متوهمین طنین لائق کتاب مبین لازم نه بگو ای اذن عالم این یک کلمه را بشنو حضرت نقطه یعنی مبشر روح ما سویه فداه در جواب سؤال یکی از حروفات حی علیه بهآء الله الابهی در ذکر من‌ یظهره‌ الله جل جلاله و عم نواله و روح الامر و الخلق فدائه میفرماید قوله عز ذکره اگر یک آیه از آیات من ‌یظهره‌ الله تلاوت کنی اعزتر خواهد بود عند الله از آنکه کل بیان را ثبت کنی زیرا که آن روز آن یک آیه ترا نجات میدهد ولی کل بیان نمیدهد انتهی حال ملاحظه کن چه مقامی را باوهام و ظنون تارکند و بچه مقامی متمسک ذرهم فی خوضهم ذرهم فی غفلتهم ذرهم فی اوهامهم ذرهم فی ظنونهم یلعبون لا اله الا هو المقتدر المهیمن القیوم اینکه در باره اختر ذکر نمودی بعنادی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته و ندارد بدراهم نالایقه و آمال لا تغنی عمل نمود آنچه را که حقیقت وجود نوحه نمود آنجناب و جمیع اصحاب میدانند اصفهانی بی انصاف مال افنان و سایر احباب را بظلم تصرف نمود و بآتش حرص و هوی بشأنی مشتعل که غیر حق از احصای آن عاجز و قاصر در این ایام حکومت از او اخذ نمود و لکن الی حین بصاحبش نرسیده تا از بعد چه شود و حرص و طمع چه ناری ظاهر نماید در اکثری از الواح کل را بامانت و دیانت و صدق و صفا امر نمودیم و لکن بعضی مقام امانت و عفت و صدق بخیانت و مفتریات تمسک جستند لاجل اکل اموال الناس بالباطل و بعضی در این ارض باعمال ناشایسته مشغول محض حفظ آن نفوس را امر بخروج نمودیم و لکن عمل نمودند آنچه را که هیچ غافلی عمل ننموده مقصود از خروج حفظ و عنایت بوده و لکن عداوت احداث نمود انا اردنا لهم النور و الحفظ و هم ارادوا لنا الظلم و الافترآء و ما دعآء الظالمین الا فی ضلال باری اعراض و اعتراض تخصیص باصفهانی و رفیق او نداشته حاجی محمد کریم خان کرمانی در هر سنه یک کتاب رد نوشته و همچنین سائر جهلاء که باسم علم معروفند و صاحب ناسخ التواریخ در باره حضرت اعلی نوشته آنچه را که هیچ زندیقی ننوشته از حق میطلبیم عباد را مؤید فرماید تا بعدل و انصاف در آثار و ما ظهر من عنده ملاحظه و تفرس نمایند و اگر باین توفیق فائز گردند کل بکلمه مبارکه ترکت ملة قوم اعرضوا عنک و جادلوا بالباطل ناطق گردند ان التأیید فی یده و التوفیق فی قبضته یفعل مایشآء و یحکم مایرید و لکن اعمال عباد ایشانرا از مشاهده امواج بحر بیان مقصود عالمیان منع نموده ابصار از مشاهده و آذان از اصغآء ممنوعند انشاء الله از بعد فائز شوند بآنچه که سزاوار است امروز اخلاق و اعمال ناصر و معینند باید آنجناب کل را بطراز اخلاق مرضیه و اعمال طیبه بیارایند و بعدل و انصاف متذکر دارند لعمر الله ان المظلوم فی فم الثعبان یذکرهم و ینصحهم لوجه الله و ما اراد منهم جزآء و لا شیئا و یری نفسه فی خطر عظیم چه که ستر ننمودیم و بکمال تصریح کل را بآنچه سبب ارتفاع و ارتقاء است امر نمودیم اینکه در باره محبوسین و انفاق بعضی ذکر نمودید لله الحمد ایشانرا موفق نمود بر عملی که بعز رضا فائز و بطراز قبول مزین نسئل الله تبارک و تعالی ان یفتح علی وجوههم ابواب الفضل و العطآء و یقربهم الیه و یؤیدهم علی نصرة امره بجنود الحکمة و البیان و الاعمال و الاخلاق انه علی کل شیء قدیر

یا عندلیب هل تری من یجد حلاوة بیانی او ینصف فیما ظهر من عندی و هل تری من یطیر باجنحة الانقطاع فی هذا الهوآء؟ قل یا قوم اگر این امر اعظم را انکار نمائید چه امری لایق اقرار است و یا قابل اثبات بگو این اثباترا محو اخذ ننماید و این قیام مقدس از جلوس و قعود بوده و هست و آنچه از قلم اعلی جاری البته ظاهر شده و خواهد شد و لایبقی من حرف الا وقد یراه المنصفون مستویا علی عرش الظهور ان ربک یعلم و یقول و الناس اکثرهم لا یعلمون اینکه در باب نشر الواح و انتشار آثار و ذکر غصن اکبر نمودید کل بمشاهده و اصغا فائز گشت الحمد لله آنجناب را مؤید فرمود بر آنچه سبب تهذیب نفوس و ارتقآء کلمة الله المطاعة بوده غصن اکبر چندی قبل بجهت اجرا توجه نموده نسئل الله ان یؤیده علی نصرة امره و ارتفاع کلمته و ارتقآء عباده و یوفقه علی تطهیر القلوب و تنزیه النفوس انه هو المقتدر العزیز الوهاب ذکر ابن جناب مرحوم مرفوع میرزا آقا علیه بهآء الله الابهی را نمودید لله الحمد از افکارش ابکار ذکر و ثنا بزیور فصاحت و بلاغت مزین چون در ذکر مقصود اخیار ناطق لدی العرش مذکور و بنور قبول منور نسئل الله تبارک و تعالی ان یوفقه علی ما یحب و یرضی و یفتح به ابواب القلوب باسمه العزیز المحبوب یا نصر الله قد ذکرک من طار فی هوآئی و تمسک بحبلی ذکرناک بذکر به توجهت الوجوه الی مالک الکرم و الجود اشکر و قل لک الحمد بما ذکرتنی و انزلت لی ما ینادی کل حرف منه بعنایتک و رحمتک و فضلک و عطآئک ای رب ترانی منجذبا بآیاتک و مشتعلا بنار محبتک اسئلک ان تجعلنی ثابتا راسخا فی امرک الذی به اضطربت الافئدة و العقول لا اله الا انت الفرد الواحد العزیز الودود یا نصر الله علیک بهآء الله و عنایته اذکر من قبلی امک انها فازت بذکری من قبل طوبی لها نشهد انها فازت بجوهر لاعدل له و بلؤلؤ جعله الله مقدسا عن الاشباه و الامثال و هما حبی العزیز البدیع ذکرها من قبلی و بشرها بعنایتی و نورها بانوار نیر معرفتی ان ربک هو المشفق الکریم

یا عندلیب نفوس مذکوره در نامه آنجناب بذکر فائز الحمد لله الذی ایدهم علی الاقبال فی یوم فیه اشتعلت نار الاعراض و فازوا بالاصغآء اذ منع عنه اکثر العباد طوبی لقلوب تنورت بنور العرفان و لوجوه توجهت الی انوار وجه ربها الرحمن و لعیون قرت بنور الایقان و لاذان فازت باصغآء الندآء اذ ارتفع بین الارض و السمآء نسئل الله ان یؤیدهم علی الاستقامة الکبری علی امره الاعز الارفع الاعلی بحیث لا تمنعهم جنود الارض و لا صفوفها و لا تخوفهم ضوضآء الجهلآء و لا عرفائها و یقدر لهم نورا یمشی امام وجوههم فی کل عالم من عوالمه انه هو العزیز الکریم و هو الغفور الرحیم انا ما ذکرنا اسمآئهم حکمة من عندنا و انا الآمر الحکیم النور الساطع من افق سمآء رحمتی علیهم و علی اللآئی اقبلن و آمن بالفرد الخبیر مخلصین و مخلصات و قانتین و قانتات و ذاکرین و ذاکرات و مقبلین و مقبلات کل در ساحت مظلوم مذکورند و آنجناب ایشانرا باین بشارت عظمی منور و مسرور دارند اینکه شخصی در باره حجاب ذکر حکم و انزال لوح نموده اکثری باصغا اکتفا مینمایند و بما تشتهی النفس و الهوی تمسک میجویند

یا عندلیب اگر مقدسا عن البغی و الفحشآء و مزینا بالبر و التقوی مشاهده میگشتند کل بتجلیات انوار نیر اطمینان و ایقان و غنی منور میشدند اخذوا ما عند القوم و نبذوا ما عند الله جزآء لاعمالهم تو شاهد و عالم گواه که این مظلوم بعد از اشراق نیر آفاق از افق عراق بدو قاصد حقیقی و پیک معنوی در لیالی و ایام اهل ایران را بافق عنایت مقصود عالمیان دعوت نمود و آن دو پیک آمه و خامه بوده در جمیع احیان کوثر نصح از قلم جاری و سلسبیل بیان باراده امام وجوه ظاهر و مقصودی جز اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم نبوده در اوائل امر اعمال بقسمی منکر مشاهده میشد که هر بصیری بحق پناه میبرد و هر سمیعی در لیالی و ایام بعجز و ابتهال نجات میطلبید تا آنکه از فضل و عنایت بتحریر و بیان فی الجمله اعمال شنیعه باعمال طیبه و اخلاق غیر مرضیه بمرضیه تبدیل گشت از حق بطلب ناس را تأیید فرماید بر عرفان مقصود این مظلوم چه اگر آگاه شوند خود اقرار نمایند آنچه را که حال منکرند نسئل لهم التوفیق فی کل الاحوال انه هو الغنی المتعال ذکر مرحوم مرفوع حسن خان را نمودند که در سجن معرضین و منکرین بافق ابهی و رفیق اعلی صعود نموده طوبی له و نعیما له لعمری قد فاز بما لافاز به احد من قبل یریه المقربون فی هذا الحین علی مقام کریم انا کنا معه اذ اراد الحضور و اللقآء و ذکرناه بما ماج به بحر الغفران فی الامکان و هاج عرف عنایة الله رب العالمین و انزلنا له ما قرت به اعین العارفین و ارسلناه الی ارض الطآء ان رحمة ربک احاط الوجود من الغیب و الشهود ویل للذین ما عرفوا مقامه و عملوا ما ناح به کل منصف و ذرفت به دموع العاشقین هل یبقی الذین ظلموا او یجدون لانفسهم حین الاخذ من مفر او من مهرب لا و بیانی الذی به انجذبت حقآئق الملأ الاعلی و الفردوس الابهی و الجنة العلیا قل الهی الهی ألف بین قلوب عبادک و عرفهم ما اردت لهم بجودک لو یعرفون لینوحون علی انفسهم و یبکون علی ما فات عنهم فی ایامک ای رب لا تدعهم بانفسهم و لا تمنعهم عن التقرب الی شمس عرفانک انک انت المقتدر علی ما تشآء ثم اجعل اجر الذین نقلوه کنزا لهم عندک انک انت الفضال الامین و الحافظ الحارس المعین ذکر نفوس اخری هم که با او بوده در الواح از قلم الهی جاری و نازل هنیئا لهم ذکر ضلع جناب قاسمخان علیه بهآء الله را نمودند فلما اردنا ذکرها سمعنا الندآء من شطر العظمة و الکبریآء ورودها فی الجنة العلیا و استقرارها فی غرفة رقم علی فوق بابها قد بنیت هذه الغرفة لاهل البهآء نسئل الله ان ینزل علیها فی کل حین ما تقر به عینها و یفرح به قلبها انه هو الغفور الرحیم ذکر ام و اختین را نمودید طوبی لهن و نعیما لهن ان المظلوم فی السجن الاعظم اراد ان یذکرهن بما تبقی به اسمآئهن بدوام ملکوت الله العزیز الحمید طوبی لک یا امتی و ورقتی بما اظهر الله منک من قام علی خدمة امری و ذکری بین عبادی و ثنآئی بین خلقی قد وفقه الله تبارک و تعالی علی نشر آثاره التی بنورها اشرقت الارض و السمآء و تنورت الافئدة و القلوب و قدرنا لک بعض اجره فی تبلیغ الامر و اظهار الکلمة بالحکمة و البیان

یا عندلیب کبر علیها من قبلی و بشرها بعنایتی و رحمتی التی سبقت الاشیآء و نوری الذی انار به الوجود و نذکر اختک فی هذا الحین و نبشرها بعنایة الله رب العرش العظیم یا ورقتی علیک بهآئی و رحمتی نسئل الله تبارک و تعالی ان یزینک بقمیص العرفان و ینورک بانوار الایقان و یقدر لک ما قدره لامآئه اللآئی طفن العرش انه هو السامع المجیب و نذکر امتی الاخری طوبی لاذن سمعت ندآء یا امتی و یا عبدی و لقلب اقبل الی الله مالک یوم الدین افرحی بذکری ایاک و سبحی بحمد ربک العزیز العظیم و نذکر امآئی فی الاطراف و نبشرهن بما قدر لهن من لدی الله الفرد الخبیر ان التی فازت بالاقبال انها من اعلی الرجال عند الله طوبی للفآئزات و الفائزین الحمد لله رب العالمین ذکر جناب غلامعلی را نمودید یا غلام قبل علی هل تقدران تسمع بیانی باستقامة تفتح به ابواب اذان من فی الامکان و هل تقدران تنطق ببیان تنطق به السن العالم؟ قل لا و نفسک الا بحولک و قوتک و لله خزآئن البیان لو ینزل آیة منها او یظهر لؤلؤ منها لتری الناس سکاری من رحیق بیان الله مولی الوری ان ربک هو المقتدر علی ما یشآء و هو الفضال الکریم قد ذکرک من قام علی خدمة امری و طار فی هوآء حبی ذکرناک بآیات ظاهرها نور و باطنها رحمة و فی باطن باطنها ما ینادی بهذا النبأ العظیم البهآء علیک و علی الذین ما خوفتهم سطوة کل غافل مریب

یا عندلیب نفوسیکه اقبال نمودند و بمحبت با آنجناب معاشرت کردند و بقبول ما نطقت فی هذا الامر الاعظم فائز گشتند و هم چنین امائیکه کسب رضا نموده‌اند و طلب ذکر از مولی الاذکار کرده اند کل بتجلیات انوار آفتاب عنایت مقصود عالمیان فائز امروز بحر مواج و شمس مشرق و نور ساطع هر نفسی اقبال نمود و بخدمت اولیا فائز گشت او از اهل بها در قیوم اسماء از قلم اعلی مذکور و مرقوم اولیای آن ارض را سلام و تکبیر برسان و هم چنین اماء موقنات را در ظاهر اسامی مستور و لکن در باطن ظاهر و مشهود این ایام حکمت الهی سبقت گرفته انه هو العلیم الخبیر عنده علم کل شیء فی کتاب مبین ذکر جناب حاجی علی را نمودید و هم چنین توجهش بشطر اقدس اوامر و احکام الهی هر یک بمقتضیات حکمت مشروط جناب حاجی علی علیه بهآئی باید در آنچه از قلم اعلی جاری شده ملاحظه نماید اگر مطابق بحرکتست حرکت نماید و اگر موافق سکونست ساکن باشد از آن گذشته باید که اول مصروف راه را معین نماید و بعد حرکت کند بیع املاک هم نزد مظلوم محبوب نه مگر در ادای دیون بسیاری از نفوس لاجل ادای حقوق الله اراده بیع نمودند و منع نمودیم

یا عندلیب بلایای این مظلوم سبب اعظمش اجتماع نفوس در حول بوده در سجن جمعی از هر قبیل موجود حال از صغیر و کبیر و اناث و ذکور قریب سیصد نفس موجودند دیگر باقی معلوم و واضحست بعضی بمثابه جبل ثابت و راسخ و برخی بمثابه نور منیر و بعضی هم یعلو مرة و یسفل اخری و حق با کل بعنایت کبری سلوک میفرماید بیست و یک سنه با این جمع در سجن ساکن قل القدرة لله رب العالمین الحکمة لله مقصود العارفین الرأفة لله معبود من فی السموات و الارضین الشفقة لله مولی الاولین و الآخرین جلال در توجه اذن داشته و اما آن دو نفس دیگر بعد از ورود در پرتسعید طلب اذن نمودند و از بحر فضل محروم نماندند ان ربک هو السامع المجیب باری شرایط نفوسی که باذن فائزند اینست اول صحت مزاج و صحت بدن ثانی اسباب سفر از نقد و غیره و شرطیکه اعظم شرایط است تحصیل اذنست در محل و مقام و اگر کل موجود باشد و حکمت اقتضا ننماید حرکت و توجه جائز نه حق میفرماید و لله علی الناس حج البیت و بعد میفرماید من استطاع الیه سبیلا از حق میطلبیم کلرا تأیید فرماید تا عمل نمایند آنچه را که بآن مأمورند از مطلع امر ظاهر نمیشود مگر آنچه سبب علو و سمو و محبت و الفت و اتحاد عباد است انه هو الآمر الحکیم اینکه در باره توجه عباد و اشتعال ایشان ذکر نمودی که در هر سنه جمع کثیری نظر بتشویق چاوشها قصد افق اعلی و ذروه علیا مینمایند این مقام مقام شکر است چه که نفوذ قلم اعلی عباد را به این مقام آورده مع اعراض کل جواهر وجود را باراده مطلقه اخذ کرده مع آنکه در ایامی ظاهر شده که از هر جهتی صفوف و الوف و مدافع و سیوف موجود مع ذلک منقطعا عن العالم کل را دعوت نمودیم بآنچه سبب ارتفاع وجود و ارتقآء نفوس و راحت عباد و تعمیر بلاد است این ظهور ظهور رحمت کبری و عنایت عظمی است چه که حکم جهاد را از کتاب محو نموده و منع کرده و بمعاشرت با جمیع ادیان بروح و ریحان امر فرموده آن جناب دیده و میدانند آنچه از قلم اعلی در زبر و الواح نازل شده فساد و نزاع و جدال ممنوع و هم چنین امر نمودیم بقرائت کتب قوم جمیع این امور عنایتی است بزرگ از برای عباد چه که از قبل ممنوع بودند و بجهاد مأمور استعمال لباس اجنبیه و ملاحظه کتب آن قوم از قبل ممنوع و آثار منع در کتب موجود و مشهود و لکن در اینظهور اعظم سد منع برداشته شد و بجای آن حریت عطا و عنایت گشت انشاء الله آن جناب بفتح مدائن قلوب بروح و ریحان مؤید شوند و بانتشار آثار بحکمت و بیان موفق انه یمدک بجنود البیان انه علی کل شیء قدیر و نبشرک فی هذا الحین بحضور ما ولد من ابکار افکارک و اشرق من افق خلوصک و خضوعک و خشوعک و قرء امام الوجوه نسئل الله ان یعطیک اجرا فی کل عالم من عوالمه و یقدر لک ما یکون باقیا ببقآء ملکوته انه هو الفضال الکریم و المؤید العزیز الخبیر اولیای هر محل را از قبل مظلوم سلام و تکبیر برسان و بانوار نیر بیان رحمن منور دار استدلالیه آن جناب بساحت اقدس فائز این ایام انشاء الله ملاحظه میشود نسئل الله ان یظهر لک فی ذکره و ثنآئه ما تنجذب به القلوب انه هو المقتدر العزیز المحبوب النور المشرق من افق سمآء بیانی علیک و علی من یسمع قولک فی هذا النبأ الاعظم و هذا الامر العظیم